



۲۰۱۶/۱۰/۰۱

زمری کاسی

پروگرام «گندم در مقابل کار»

۲

از شخص تا شخص، از مامور تا مامور...

و

از امر تا مامور

(یاد داشتها و چشم دیدهای من در زمان خشک سالی
به حیث شخص مسوول پروگرام، که در آن زمان چه گذشت)

در همین روز به طرف کابل حرکت نمودیم، ساعت چهار و نیم بعد از ظهر در کابل راساً به دفتر رییس پیس کورپ رفتم، این لحظه را نمیتوانم که به زبان یا نوشته تعریف کنم. لو میچل گنگ، به من نگاه میکرد، گفتم کار تمام شد که باورش نمی آمد. بعد چند دقیقه که به او تشریح نمودم، گفت مثل یک خواب است، یکی از همصنفان مکتبم به نام بشیر فارغ فاکولته ادبیات سکرتر وی بود، از بشیر خواهش نمود فوراً آمرین شعبات حتی داکتر پیسکورپ را هم به یک مجلس دعوت نمود. تا آمدن دیگران به رییس انکشاف محل آقای عبدالواحد خان منصوری تلفون کرد، مجلس دیگری را با وی ساعت ده بجاء فردا تنظیم نمود. در هر دو مجلس جریان کار پیسکورپ و کارهای مربوط من مطرح کردید. در ریاست انکشاف محل به آقای منصوری پیشنهاد نمودند که شخص مرا به حیث امر پروگرام «گندم مقابل کار» در افغانستان از طرف پیسکورپ به صدارت اطلاع دهند تا به ولایات رسماً معرفی گردم که صلاحیت عام و تام در اختیار من خواهد بود، و چنین هم شد.

امر تعلیمی (Northern Regional Director) صفحات شمال در مثلث کابل - بدخشان - بادغیس «آقای جان ترو» بود، شباً شب آقای مچل به وی و آقای «ال نهودا» امر حوزه غرب که در مثلث غزنی - هرات - نیمروز قرار داشت از طریق رادیو تلفون اطلاع همه جریانات را داده بود. روز دیگر بعد از ظهر به دفترم رفتم، از دفتر تصادفا بیرون شدم که در صحن حویلی، رییس دفتر لو میچل را دیدم، از دور به من خندید و گفت که نزد خودت می آمدم و دوام داد که از خانم و اطفال معذرت میخواهم برای اینکه چنین کاری را من به دوشت انداخته ام و متواتر از ایشان جدایت میسازم، به او گفتم که کار وطن من است، از اینکه خودت اینقدر تلاش داری، من برایش باید بمیرم. بعد گفت که (جان ترو) در میمنه انتظار خودت را دارد که باید از طریق شمال به هرات و به کابل پس میگردید، در چهار یا پنج روز از مناطق گزند دیده خشک سالی باید دیدن و در مراکز ولایات با والی ها و مدیران انکشاف محل دیدن نمایید و از اوضاع اطلاع بگیری.

درین مدت در حدود ۷۰ رضاکاران تازه وارد، تحت تربیه و یاد گرفتن لسان دری و پینتو در کورس های عاجل پیسکورپ بودند که در عین زمان فورمه های تنظیم شده از طرف ریاست انکشاف محل و پیس کورپ به ایشان معرفی و تشریح میگردید.

ازین به بعد من برای مدت دونیم سال از شهر به شهر و قریه به قریه و دهات ولایات شب و روز در گشتن و مواظبت و رهنمایی ها و حل مشکلات و تصامیم پروژه ها در سفر بودم. و خصوصاً ولایات و مناطقی که زیاد تر صدمهء خشک سالی را دیده بودند. در بازگشت به کابل «گمانم، ولی، نمیدانم که این یک سفر امتحان کردن من تحت نظر جان ترو بود یا نه؟» روز دومی که برای مجلس سه نفری نشستیم، لومیچل به من اظهار نمود که مدت کار جان ترو خاتمه یافته و آرزو دارد که خودت کار او را در شمال به حیث امر تعلیمی در پهلوی آمریت «گندم مقابل کار» به

د پانوی شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکی په خیر و لولی

دوش داشته باشی، اصلاً ازین لحظه به بعد با معاش سی هزار افغانی در ماه و سفر خرچ، هر دو کار را پیش بردم. (جان ترو تا دو سال قبل رییس محکمه عالی در شهر هیوارد کالیفورنیا بود و حال متقاعد است و خوشبختانه در قید حیات است، که از آنزمان تا حال چند نفر متعدد دوستان شخصی ماندم). (دلچسپ اینکه در جریان اصلاح این نوشته من، دیروز تاریخ ۱۶/۹/۲۰۱۶ بعد از ۴۲ سال آقای مقیم رحمان زی از طریق فیس بوک با من تماس گرفت که همین شب با بشیر و بسیر که اسمای شان درین نوشته آمده با هم یک جا میشوند و از من به حیث دوست خوبی یاد آوری میکنند که همه در نبراسکا در شهر اوماها میباشند. چه عجیب است!)

دوباره در ارتباط به خشکسالی:

نمیدانم آقای اعتمادی یا داکتر صاحب صمد حامد درین شب و روز توسط طیاره به مرکز غور، چغچران، سفر نموده بودند و از بس مردم از نا داری و گرسنگی به فغان رسیده بودند وی را نگذاشته بودند که از طیاره پایین آید و سنگبارانش کرده بودند و در واقعیت امر چنین بود که مجبور به بازگشت شده بودند، ولی این آوازه سر چوک بود، قرار والی منطقه، شور و فغان زیاد بود ولی مهمان توانستند مردم را با وعده جدی آرام سازند طوری که در حضور چند نماینده مردم به کابل تلفون زدند و امر دادند که از گدامهای مربوطه در همین روز باید گندم به ولایت غور فرستاده شود.

والی منطقه آقای محمد انور بره کی اند. چون خبر به کابل رسید، رساندن گندم را به آنجا به صورت فوری هدایت داده بودند، نظر به حکم، من با یک انجنیر ساختمانی انکشاف محل، فعلاً در امریکا، با درپور پیسکورپ مرحوم حاجی عارف به طرف غور حرکت نمودم، شب در میان، صعب العبورترین راه ها را طی نمودیم و به چغچران پوره ساعت چهار بعد از ظهر روز دیگر رسیدیم. والی صاحب (بره کی) انتظار ما را داشت. چون سخت در خاک راه آلوده شده بودیم قبل از ورود به شهر، کنار جویی خود را شست و شو کرده نزد والی رفتیم. فیصله بر آن شد که در چندین منطقه کار باید شروع گردد، و اولین منطقه کار را روز دیگر ساعت نه در قریه (کاسی) اساس میگذاریم و برای نان چاشت ما را قریه دار این منطقه مهمان نموده است. (اینرا کمی بیشتر تشریح مینمایم، زیرا داستان تعجب آوری را روبرو شدم هرچند کمی خارج موضوع است ولی دلچسپ).

ساعت حدود هفت و نیم صبح مدیر انکشاف محل نزد من به هوتل بلدییه تشریف آورد و نوید رسیدن پنج موتر لاری را داد که ما در راه دیده بودیم که گندم بار داشتند. و دم صبح بعد از رسیدن، پایین نمودن بار را در گدام دولتی شروع کرده بودند. (جای اصلی کاسی ها درین جا از ۴۰۰۰ سال به اینطرف است ولی با آمدن اعراب و ایماق ۹۵۰ سال پیش ازین منطقه رانده شدند و در کویته پاکستان امروزی جاگزین گردیدند، آنانیکه به لوگر آمدند، اجداد من بودند، کاشی کاری صنعت کاسی هاست و چون در بعضی لسان ها کاشی ها کاشی و کاشو نامیده شده اند، لذا صنعت شان هم به نام ایشان معرفت یافته است. (از منابع ایرانی و تحقیقات علمای غرب)

در وقت معین ساعت نه صبح در منطقه کاسی همه حاضر بودیم، مردم با بیل و کلنگ در دست، مدیر معارف با مدیر انکشاف محل، پروژه یک مکتب ابتدایی را در نظر داشتند که تا حال مکتبی نداشت، درس دادن ها در زیر درختان صورت میگرفت، باید تهادیش کنده میشد و محترم والی «برکی» خودش بیل اول تهاد مکتب را نه زد و از من خواهش نمودند که در منطقه کاسی باید آقای زمری کاسی تهاد مکتب را شروع نماید و بیلی که در دستش بود به من تقدیم کرد و این افتخار را به من بخشیدند. بعد از دعا و التجا به دربار الله (ج) بیل تهاد را زدم و کار ترمیم مسجد و نهر پاکی یا جوی پاکی در منطقه که عرض سه متر را داشت شروع گردید. این جوی که سرچشمه اش بسیار بالاتر از مرکز چغچران و قسماً از دامنه های کوه های بابا و دریای هلمند شروع و چندین منطقه را آبیاری مینمود، از منطقه کاسی میگذشت. مردم با شوق و ذوق مصروف کار شدند. محترم والی برکی در عین زمان بعد از دعا به مردم گفت که آقای کاسی چند موتر گندم را با خود آورده است، این بزرگواری را هم کردند، ولی واقعاً که گندم بدون خبر من، که مسولیت کار ما نقل دادن گندم نبود، این کار را دولت افغانستان به دوش داشت، فرستاده شده بود.

در افغانستان رواج است که نظر به ضرورت، هر سال و یا هر دو تا سه سال مردم مناطق جوی ها و نهرها را از لوش و لای و خس و خاشاک باید پاک نمایند تا جریان آب به شکل لازم و بدون بندش صورت گیرد. و این جمع شدن مردم و خصوصاً دهقانان را برای جوی پاکی (حشر) مینامند. که آنچه مرد های منطقه اند نان در کمر بسته، یک جایی و متحدانه از صبح تا شام بعد از دعا حشر مینمایند، خواه یک یا پنج روز و بیشتر دوام کند.

در تمام ولایات، فعالیت های عام المنفعه «گندم مقابل کار» به شکل حشر صورت میگرفت.

د پانو شمیره: له 2 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

ساعت ۱۲ ظهر به مهمانخانه قریه دار رفتیم. دروازه خورد و پایین، اطاق طولانی که از سر تا آخر در دو طرف دوشک های کم بر و در بین یک دسترخوان طولانی روی گلیم انداخته شده بود، بعد از والی داخل اطاق شدم، او را در طرف راست در بالاسر و مرا در طرف چپ، مقابل والی جا دادند و بالا ترین جای خالی ماند، بعد نان خشک پیشروی هرکدام گذاشته شد، متوجه شدیم که فرد قد بلند لاغر اندام ولی با شانه بردار، با سر بسته و یک چین عتیقه روی شانه هایش و تنبان سیاه داخل گردید، محترم والی برکی از جا به رسم احترام برخاست و من هم مانند دیگران ایستادم. به هیچ کسی دست نداد و در بالاترین جای بعد از تقدیم احترامات جاه گرفت. من و انجنیر همسفر ما و ریور، متحیر گردیدیم که این چه سومات است؟؟؟ والی آقای برکی گفتند که آنها (بی بی...) اند، (همه اسناد و یادداشت‌هایم که نام این خانم هم در یکی از یادداشت‌ها بود، در اواخر سال ۱۹۷۸ در کابل ماند و گریختم) و گفتند ایشان از هژده سال به اینطرف قریه دار منطقه کاسی هستند و در تمام امور مشاورند. مردم هم از ایشان راضی اند، همه کسان موجود با سر شور دادن تایید میکردند. (برای من تا حال هم قابل تعجب است که یک خانم قریه دار باشد. ولایت غور منطقه اصلی کاسی ها است، ولی ۹۵۰ سال قبل توسط مردم دیگری از منطقه رانده شدند، داستان طولانی است)، بعد از صرف شوربای بدون گوشت یعنی پیاه بیرون شدیم، از جریان کار تهادب مکتب، بعد با اسپ ها تقریباً تا دو کیلو متر از جوی کنی دیدن کرده، با مردم خدا حافظی به ولایت برگشتیم. غربت مردم، بیچارگی مردم، اخلاق مردم اشک‌هایم را باز از چشمانم میریزاند. بلی درین دو سه سال کارم، بسیار گریستم، با آنکه یک بار (جان ترو) به من در میمنه زمانیکه به قریه جات با والی محترم میمنه آقای عبدالقادر (قاضی) از پروژه های ترمیم مکاتب، سرک های خامه به قریه جات و آباد کردن مساجد، چاه کنی، نظر به خواهش مردم دیدن میکردیم، گفت که:

« زمری به گریه و زاری مردم را کمک کرده نمیتوانی... »

بلی یک درس خوبی بود که به من داد. و در همان سفر اولم با جان ترو از میمنه به بادغیس و هرات، در بادغیس تنها مدیر انکشاف محل را دیده توانستیم و والی ما را ندید، چه مصروف پذیرایی یکی از وزیران بود، البته با مدیر انکشاف محل در همه مناطق مطالعه پروژه ها صورت میگرفت و افراد رضاکاران پیس کورپ مناطق وظیفه میگرفتند. والی ما را برای صرف غذای شب دعوت نموده بود. ضیافت شب، شاهانه بود و در اطاق نان هتل بلدی درکنج تعمیر که از یک سو هشت متر و از کنج به طرف دیگر چهار تا پنج متر طول داشت و میز نان به همین شکل و طول ترتیب و از فرنی و ماغوت و کباب کبک و پلو ها و چلو ها دراقسامش چیده شده بود. صحن حویلی این تعمیر بلدی به بی سرو پا بود که در یک طرف آن تعمیر قرار داشت، ما که از پیشروی تعمیر داخل شدیم چیزی معلوم نمیشد ولی از درون اطاق نان که به بیرون نظر انداختم که یقیناً صد ها نفر در هوای سرد با ریش رسیده، چشم و ابروی غمزده، لبان خشک، خانم ها زیر چادر های پاره و نازک میلرزیدند. اوه خدای من، با وجدان پاک میگویم و «جان ترو» زنده در کالیفورنیا، هر دو نان نخوردیم و از آنجا بیرون شدیم و این مردم گرسنه از کلکین ها به درون نگاه میکردند و جنابان نشخوار کرده و صحبت خود را داشتند. باورم چنین شد که احتمالاً در قرن هفده در دربار لویی ها در فرانسه هستم.

مدیر انکشاف محل متوجه و به تعقیب ما بیرون شد و بعد از پرسش ما گفت که در اطراف هیچ چیزی وجود ندارد و اینان چند روز است که اینجا پناه آورده اند، آهسته، آهسته به مردم گرسنه نزدیک شدم و در ضمن پرس و پال اشکهای این چند نفر سرازیر شد و گفتند:

«بچه ها» یعنی اطفال «همش مردن» و میگریستند. در آن وقت گفتیم و لعنت کردم و همین حالا که در آنجا و آن زمان خود را احساس میکنم، باید بگویم که چه جهان پستی هست. و به کدام سویه انسانهای پستی هم وجود دارند. (همش مردن)، این صدا ها تا حال به گوشم میرسد. ما به این ضیافت به امید آن رفتیم که خواهیم توانست با والی و وزیر دیدن کرد.

بعد به یک چای خانه رفته، چون بستر های خریطه یی داشتیم خوابیدیم و از آنجا به طرف هرات رفتیم. هرات نسبتاً خوب بود مردم به مشکلات زیاد مثل ولایات شمال بر نخورده بود. و قندهار همچنان کمتر صدمه برداشته بود، اما زابل کمی مثل جنوبی صدمه قابل تشویش بزرگ نداشت.

در سفر بعدی شب و روزم به بدخشان، تالقان و قندز و مزار و شبرغان، بامیان و هزاره جات و نیم روز، میمنه و بادغیس، سمنگان لحظه آرام نداشتم. و متواتر در گردش و کنترل بودم.

خشک سالی صدمه خود را زد و بدبختی دیگری بعد از خشک سالی پیش شد که باران های متواتر و شدید بدون انتظار سیلاب ها را باعث گردید که اینش خانه های گلی مردم را از بین برد.

من به دو علت شب و روز به ولایات سفر میکردم. غلام حیدر خان عدالت تا یک سال دیگری که در قید حیات بودند، به من حکم کرده بودند:

اول اینکه باید کار تحت کنترل باشد و از طرف دیگر به علت یک تجربه تلخ خود شان در سال ۱۹۵۳ یا ۱۹۵۴ زمانیکه حکمران میمنه بودند به ایشان پیش شده بود. در همین سال یک زن و شوهر امریکایی که از طریق شمال به هرات سفر مینمودند، در بین شیرغان و میمنه در منطقه پشتون نشین ها مفقود گردیدند، «توطیه»، خود آقای عدالت شخصاً اقلماً دو ماه سفر های متواتر به قریه، قریه کردند، ولی اثری از ایشان یافت نه شد. به من گوشزد نموده بودند که باید خود را متواتر در ولایات نشان بدهی، تا نشود کدام مساله بی به رضاکارن پیسکورپ پیش گردد، «بعد ها چنین چیزی عنقریب صورت گرفته بود که جلوش را گرفتم» و میگفتند که این تلخ ترین تجربه در تمام زندگی خودش و دوره های کارش با سردار صاحب داوود خان بود که واقع گردیده است و رنج میبردند.

و دوم گفتند که بودن متواتر در منطقه، خود، حراسی خلق می کند و جلو سوء استفاده را میگیرد. سالها بعد در سال ۱۹۸۰ که به امریکا سفر نمودم، معلوم گردید که از طریق ریگزارها این زن و شوهر به ازبکستان و از آنجا به مسکو رفته اند، به کمک کی؟ این معلومات را من در امریکا از یک داکتر امریکایی، معالجم شنیدم. آنوقت فهمیدم که این یک توطیه بوده برای بدنام ساختن عدالت و پشتون ها، چه توطیه های علیه من هم بعداً صورت گرفت.

مرحوم غلام حیدر خان عدالت نواسه سردار عبدالله خان است. و شهید محمد داوود خان نواسه برادرش سردار یحیی خان، یعنی در پشت دوم پسران کاکا، ولی مانند دو برادر و رفیق و همکاران صادق. مدیر معارف قندهار در وقت ولایت شهید داوود خان و بعد در عین وقت مدیر مکتب حبیبیه و مکتب استقلال، که شاگردان دوره اش بعد ها از پشت کار و اداره قوی اش تعریف مینمودند، حاکم بر لسان های انگلیسی و فرانسوی، دو سال داش های خشت پزی خشت پخته را در پلخمری که خانواده ما هم بعد قتل و نابودی پدرم به پلخمری فراری شده بودیم، قرار داد نموده و مواظبت و امرار حیات میکردند. بعد معاون نقلیات، یکی دو سال بیکار و بعد حاکم اعلی دایزنگی (نام سابق هزاره جات)، مرکزش پنجاو. (زمستان پر برف صنف شش به هفت، من از پنجاو تا بهسود سفر پانزده روزه بر اسپ داشتیم و زندگی رقت بار مردم هزاره را به چشم دیدم، که هنوز هم سوال دارم که چه دولتی داشتیم؟ حاکم اعلی بر علاوه ساختن مکاتب در جا های مختلف هزاره جات، ترمیم و فراخ ساختن سرک از بهسود تا پنجاو و عمده ترین کارش آشتی دادن کوچی ها با هزاره ها بود که در یک سفر پیاده و بر اسپ یک و نیم ماهه در وقت آمدن کوچی ها قریه به قریه رفته و سران هر دو قوم را یک جا نموده در مورد آشتی و قبولی یکدیگر واقعاً که خدمت بزرگی کرده. قبل از آن در وقت آمدن کوچی ها با اموال و مواشی ایشان هر دو طرف پنج تا پانزده کشته سالانه میدادند. اصلاح و صلح بین این دو قوم یکی از بزرگترین آرزوهای شهید داوود خان بود که به دوش مرحوم عدالت گذاشته بودند و او هم موفق از آن به در آمد. درین سفر هزاره جات ایشان، برادر بزرگ مرحوم علی احمد کاسی مدیر قلم مخصوصش و مرحوم امان الله خان حیدری قومندان امنیه دایزنگی و چند تن دیگر از مامورین همراه بودند که هر کدام رول عمده به دوش داشتند و هر کدام وظیفه بزرگی را به دوش داشتند. مرحوم حیدری با لباس نظامی و یک گروپ شش نفره پولیسانش و طرز پیش آمد شخص شان در امور امنیتی هر منطقه رول عمده را بازی میکرد. به گفته برادرم که بعضاً حتی بر علاوه پشتو و دری به هزارهگی هم به شوخی سخن میگفتند.

پایان قسمت دوم

د پانو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
پادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ